



لنین در مقابل مارکسیسم «ارتدکس»

سیرل اسمیت

ترجمه: سعید اسماعیلی

دموکراسی رادیکال: سیرل اسمیت (۱۹۲۹-۲۰۰۸) متفکر مارکسیست رادیکالی است که پس از بازنشستگی در سال ۱۹۹۰ بهترین آثار خود از جمله کتاب مارکس در هزاره (۱۹۹۶) را نوشت. دلمشغولی عمده او در این دوره بازنگری در آراء پیشین خود و رفقاییش به عنوان مارکسیست‌های تروتسکیست است. اسمیت در مقاله پیش رو، منتشر شده در کتاب مارکس در هزاره، به بررسی نسبت لنین با مارکسیسم ارتدکس می‌پردازد.

تا اوت ۱۹۱۴ لنین از مرجعیت نظری کارل کائوتسکی حمایت می‌کرد و هیچ مخالفت اساسی‌ای با آن نداشت. اگرچه بلشویک‌ها یک دهه علیه خط سیاسی گئورگی پلخانف مبارزه کرده بودند، اما همچنان نوشته‌های فلسفی او را، تنها با اصلاحاتی جزئی، ادامه برحق آثار مارکس و انگلس می‌دانستند.

در اوایل قرن [گذشته]، کائوتسکی در مقام رهبر سرشناس بین‌الملل که تحت حمایت پلخانف هم بود، قطعنامه‌هایی را امضا و بعضاً نوشته بود که طبقه کارگر را به اقدام علیه جنگ امپریالیستی ملزم می‌کرد. تا این که در اوت ۱۹۱۴ هر یک از این دو نفر [یعنی کائوتسکی و پلخانف] در جنگ امپریالیستی، از امپراتوری‌های مخالف هم طرفداری کردند. وقتی سوسیال دموکرات‌های آلمان به بودجه جنگ قیصر در رایش تاگ رای موافق دادند، تنها صدای مخالف کارل لیکنشت بود. کائوتسکی، این «پاپ مارکسیسم»، برای توجیه این

سازش نقل قول‌هایی از مارکس و انگلس پیدا کرد. بین‌الملل دوم که سازمان جهانی پذیرفته شده احزاب کارگری بود به پایان رسید.

این چرخش رهبر مارکسیسم «ارتدکس» برای رزا لوکزامبورگ جای تعجب نداشت. او چهار سال پیش تر از کائوتسکی بریده بود، در همان مناقشه‌ای که لنین طرف کائوتسکی را گرفته بود. لوگزامبورگ به طرزی درخشان انحلال بین‌الملل را تحلیل کرد و با همفکران خود قهرمانانه جنگید تا اصول بین‌الملل پرولتری را از نو اعلام کنند. در سال ۱۹۱۹ رزا به دست اراذل و اوباشی که رهبران سوسیال دموکرات تشجیع‌شان کرده بودند به طرزی وحشیانه به قتل رسید.

اما خیانت کائوتسکی در سال ۱۹۱۴ برای لنین کاملاً غیرمنتظره بود. لنین که از این تحول شوکه شده بود، تصمیم گرفت همه دلالت‌ها و مبانی عینی این تحول را پیدا کند و به همین دلیل شروع کرد به تحقیق در مورد همه جوانب ایده‌های بین‌الملل، از جمله ایده‌های خودش - گو این که به ندرت از آنها حرف زد.

لنین در سوئیس و در آغاز جنگ [جهانی اول] به مطالعه فلسفه و به ویژه به هگل روی آورد. با نگاهی به «دفترهای» او در سال‌های ۱۵-۱۹۱۴ می‌توان دریافت که چگونه مطالعه علم منطق و بخش‌هایی از تاریخ فلسفه هگل برای لنین رفته رفته اهمیت بیشتری پیدا کرد. طبعاً روایت استالینی از تاریخ ماهیت رادیکال این چرخش در اندیشه لنین را انکار کرده است.

لنین در سال ۱۹۰۸ در کتاب ماتریالیسم و نقادی تجربی از رویکرد «ارتدکس» دفاع کرده بود و بر آثار پلخانف و نقل قول از کائوتسکی و استناد به او در مقام مرجع بسیار تکیه داشت. ولی سال ۱۹۱۵ در «دفترهای» خود در مورد کاپیتال نوشت: «نیم قرن گذشته و هیچ یک از مارکسیست‌ها مارکس را درک نکردند!»^۱ این اظهار نظر قابل توجه لنین در نقد خود را نباید به عنوان شعار صرف کنار گذاشت. لنین سعی داشت از هگل برای عمق بخشیدن و روشن کردن گسست نظری و سیاسی خویش از کائوتسکی و پلخانف بهره بگیرد، گسستی با تاخیر که بالاخره متوجه ضرورت آن شده بود.

«مارکسیست‌های ارتدکس» - از جمله خود من! - تقلای بسیاری کردند تا «دفترها» را با «ماتریالیسم و نقادی تجربی» لنین که فقط ۶ سال قبل از آن نوشته شده بود آشتی دهند. و البته چنین کاری ناممکن است. مثلاً در سال ۱۹۰۸ لنین فلسفه ایده‌آلیستی را «تاریک‌اندیشی روحانیون» می‌خواند و هفت سال بعد می‌نویسد: «ایده‌آلیسم هوشمندانه به ماتریالیسم هوشمندانه نزدیکتر است تا ماتریالیسم احمقانه به ماتریالیسم هوشمندانه»^۲. اختلاف نظرهای او با پلخانف در کتاب اولش موضوعی فرعی بود ولی حالا در «دفترها» می‌نویسد:

در مورد مسئله نقد مدرن کانت‌گرایی، مکتب ماخ، و غیره: پلخانف در نقد کانت‌گرایی (و به طور کلی لادری‌گری) غالباً از دیدگاه ماتریالیسم عوامانه به موضوع می‌پردازد نه از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیکی و در همان ابتدای کار بدون درگیری جدی آنها را رد می‌کند.^۳

با این همه لنین هرگز قادر نبود گسست خود را از اندیشه‌های فلسفی که از پلخانف آموخته بود کامل کند.

لنین و دولت

در ژوئیه سال ۱۹۱۷ لنین یادداشتی برای کامنف (۱۸۸۳-۱۹۳۶) ارسال کرد که در خصوص داستان واقعی تحولات مارکسیسم نکات فراوانی آشکار می‌کند:

رفیق کامنف، کاملاً محرمانه از شما خواهش می‌کنم که اگر من کشته شدم [در روسی بیشتر به معنای نفله شدن یا بیمار شدن است] دفتری از من با عنوان «مارکسیسم و دولت» را به چاپ بسپارید (این دفتر را در یک گاوصندوق در استکهلم گذاشته‌ام). آن را در یک لفاف آبی رنگ قرار داده‌ام. تمام نقل قول‌های مارکس و انگلس و نیز مناقشه‌های کائوتسکی با پانکوئک را در آن گرد آورده‌ام. به‌علاوه مجموعه‌ای از ملاحظه‌ها و بازخوانی‌ها. فقط باید ویرایش شود. به گمانم این اثر می‌تواند ظرف یک هفته منتشر شود. به نظرم کار بسیار مهمی است، چون فقط کائوتسکی و پلخانف نیستند که از خط خارج شده‌اند [تأکید از من]. و البته همه اینها که گفتم با یک شرط: کاملاً محرمانه بین خودمان بماند.^۴

وقتی لنین شروع کرد به نوشتن این مطالب در دولت و انقلاب - اثری که هرگز آن را تمام نکرد - در کمال تعجب متوجه شد تا چه اندازه دیدگاه‌های مارکس و انگلس به بوته فراموشی سپرده شده است. این موضوع به ویژه آنجا جالب توجه بود که پای سرنوشت دولت در جریان انتقال به کمونیسم، پس از انقلاب پرولتری، به میان می‌آمد.

برای مثال لنین جمله‌ای از *فقره فلسفه* مارکس نقل می‌کند: «طبقه کارگر ... انجمنی را جایگزین جامعه کهن پرژوازی خواهد کرد که فاقد طبقه و ستیز طبقاتی است و دیگر قدرت سیاسی به معنای اخص کلمه وجود نخواهد داشت».^۵ او در *مانیفست کمونیست* فقره‌ای پیدا می‌کند که با کنایه به آن می‌گوید «یکی از عبارات فراموش شده مارکسیسم»:

... اولین قدم طبقه کارگر در انقلاب عبارت است از ارتقای پرولتاریا به مقام طبقه حاکم و کسب پیروزی در جنگ برای دموکراسی. پرولتاریا قدرت سیاسی خود را به کار خواهد بست تا مرحله به مرحله همه سرمایه را از چنگ بورژوازی خارج کند و تمام وسائل تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریای سازمان یافته در قالب طبقه حاکم، متمرکز سازد.^۶

جالب است بدانیم لنین در *دولت و انقلاب* به صراحت عبارت «دیکتاتوری پرولتاریا» را که مارکس و انگلس گاه از آن استفاده کرده‌اند دقیقاً معادل این ایده می‌گیرد: پرولتاریا خود را در قالب طبقه حاکم سازماندهی می‌کند. و سپس دولت فوراً شروع می‌کند به «از بین رفتن».

لنین علی‌الخصوص اشاره می‌کند به تحولاتی که مارکس بر اثر تجربه کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ از سر گذراند. مارکسی که اکنون می‌توانست به روشنی بگوید: «تلاش بعدی برای انقلاب در فرانسه دیگر مثل گذشته ماشین نظامی بروکراتیک را از دستی به دست دیگر منتقل نخواهد کرد، بلکه آن را در هم می‌کوبد و این پیش شرط هر انقلاب مردمی واقعی در قاره اروپا است».^۷ چه چیز قرار بود جای این «ماشین» را بگیرد؟ لنین یادآوری می‌کند که مارکس فرم این جایگزینی را در همان شیوه‌ای می‌دید که کمون خود را سازماندهی کرده بود.

۱. ارتش دائمی باید منحل گردد و «مردم مسلح» جایگزین آن شوند.
۲. نمایندگان مردم با رأی گیری سراسری انتخاب گردند و منتخبین هر زمان که لازم باشد فراخوانده شوند و دستمزدشان هم دستمزد یک کارگر باشد. قضات نیز از طریق انتخابات تعیین شوند.
۳. به جای یک مدیر یا رئیس که انتخاب کنندگان به او دسترسی ندارند «کمون باید یک هیئت کارگری باشد نه یک هیئت پارلمانی، همزمان هم مجری و هم مقنن»
- ۴- بسیاری از کارکردهای دولت مرکزی را کمون‌های محلی به عهده بگیرند.^۸

وقتی مارکس از براندازی قهرآمیز نظم موجود و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا سخن می‌گفت، چنین چیزی در ذهن داشت. در سال ۱۹۱۷ لنین با مارکس هم عقیده بود و شوراها را کارگران و سربازان را معادل روسی کمون می‌دید: «یک جمهوری دموکراتیک از نوع کمون»^۹. اما بیرحمی و ناامیدی برآمده از جنگ‌های ناشی از مداخله سایر کشورها و جنگ‌های داخلی همه این تصورات را از میان برد و این ایده‌ها بار دیگر به بوته فراموشی سپرده شد.

لنین دیگر هرگز چیزی مثل دولت و انقلاب ننوشت، شاید به استثنای *ترهای آوریل* که چند ماه قبل نوشته شده بود. او تقریباً در مورد همه مسائل نظری پیرو پلخانف بود و تفسیر خام معلم خود از عبارت «دیکتاتوری پرولتاریا» را پذیرفته بود، تفسیری که در برنامه‌های هر دو جناح آراس دی‌ال پی یعنی منشویک‌ها و بلشویک‌های آمده بود. همانطور که دیدیم پلخانف بود که گفته بود این «دیکتاتوری» باید توسط اقلیتی فداکار اعمال شود، در قالبی دولتی و متضاد با قالب «دموکراسی».

لنین در سال‌های ۱۷-۱۹۱۴ بخشی از زمان خود را صرف کشف دوباره تصور مارکس از کمونیسم می‌کرد و ضمن نقد خود می‌کوشید اندیشه‌هایش را با نظر به فروپاشی بین‌الملل متحول کند. لنین ضمن رجوع به بنیادی‌ترین موضوعات، با انحراف جنبشی که خودش هم در آن مشارکت داشت دست به گریبان بود. لذا در کتاب‌های بعدی او درکی عمیق‌تر از راه پیش روی بشر برای رها کردن خود به واسطه انقلاب سوسیالیستی جهانی جریان دارد. با این همه، این کتاب‌ها نماینده آغاز کاری بودند که هیچگاه ادامه نیافت و بعد هم به فراموشی سپرده شد.

حتی پس از آن که دیدگاه‌های سیاسی کائوتسکی و پلخانف برای همه روشن شد و لنین درگیر دفاع از این موضوع شد که افکار او به واقع اندیشه‌های مارکس و انگلس بوده که علیه آنها به کار گرفته شده بود، باز هم چیزی منتشر نکرد که دیدگاه‌های فلسفی آنها را به مبارزه بطلبد.^{۱۰} حتی وقتی لنین متوجه اهمیت هگل در تفکر مارکس شد و به سطحی بودن بحث‌های پلخانف پی برد، باز هم نتوانست از نفوذ مربی خود رها شود. و البته بعد از سال ۱۹۱۷ دیگر مجالی برای پیش بردن این کار یا توجه به اهمیت آن وجود نداشت. بعد از آن هم تصویر اساطیری لنین که استالینسم به جهان تحمیل کرد مانع از آن شد که هرگونه ارزیابی عینی در این خصوص صورت گیرد.

در واقع، تا آنجا که من می‌دانم، لنین به ندرت کلمه‌ای در مورد خوانش خود از هگل به زبان آورد. البته دو استثنا می‌شناسم. یکی در مقاله‌ای *درباب اهمیت ماتریالیسم مبارزه‌جو* (۱۹۲۲) که حتی آنجا هم ذکر خیری از

پلخائف می‌کند و دیگری در بحث اتحادیه طی سال‌های ۲۱-۱۹۲۰ در صفحات ۳۱-۳۲. آنجا هم لنین بدون استناد به نام پلخائف نمی‌تواند درباره فلسفه صحبت کند.

اجازه دهید برای استفاده اعضای جوان حزب پرانتزی باز کنم و بگویم شما نمی‌توانید امید داشته باشید که بدون مطالعه همه نوشته‌های فلسفی پلخائف - منظورم مطالعه واقعی است- یک کمونیست واقعی و هوشیار شوید، چون در مورد مارکسیسم بهتر از آثار او در هیچ کجای جهان نمی‌توان سراغ گرفت.^{۱۱}

لنین حتی یک پاورقی هم افزود و در آن خواستار انتشار ویراست خاصی از آثار پلخائف شد که شامل یک نمایه هم باشد.

آنچه سعی دارم نشان دهم این است: مبانی فلسفی اندیشه مارکس که در روزگار بین‌الملل دوم گم شد هرگز در بین‌الملل سوم از نو پیدا نشد. حتی قبل از آنکه استالین شروع کند به «تجدید نظر» خود در مورد مارکسیسم - تجدیدنظری نه متکی به قلم نظریه‌پردازان بلکه زیر فشار چکمه‌های جی‌پی‌یو^{۱۲}- اندیشه‌های اساسی مارکس مدفون شده بود.



۱- مجموعه آثار لنین (LCW) (لندن: لاورنس و ویشارت، ۸۰-۱۹۶۰) بخش ۳۸. صفحه ۱۸۰

۲- همان. صفحه ۱۷۹

۳- همان. صفحه ۲۷۶

۴- نامه لنین به کامنف ژوئیه ۱۹۱۷

۵- فقر فلسفه بخش ۶: صفحه ۲۱۲

۶- فقر فلسفه بخش ۶: صفحه ۵۰۴

۷- نامه مارکس به کوگلمان ۱۲ آوریل ۱۸۷۱

۸- مجموعه آثار لنین (LCW) (لندن: لاورنس و ویشارت، ۸۰-۱۹۶۰) بخش ۲۵. ۴۱۳-۴۳۲

۹- همان. ۴۹۰

۱۰- حتی در انقلاب کارگری و کائوتسکی مرند (بخش ۲۸، صفحه ۲۲۷-۳۲۵ مجموعه آثار لنین) نقد تند و تیز لنین محدود به موضوعات سیاسی است.

۱۱- مجموعه آثار لنین (LCW) (لندن: لاورنس و ویشارت، ۸۰-۱۹۶۰) بخش ۳۲. صفحه ۹۴

۱۲- تروتسکی. استالینسم و بولشوویسم

Cyril Smith, "Lenin versus 'Orthodoxy'" in Marx at the Millennium, Pluto Press, 1996, 47-50.

اسمیت، سریل. «لنین در مقابل مارکسیسم "ارتدکس"». ترجمه سعید اسماعیلی. دموکراسی رادیکال. دریافت از: ۰۱/۰۲/۱۳۹۹

<https://radicald.net/vmaf>

